

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صَلَّى الله تعالى على سيدنا و نبينا أبي
القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقية الله في الارضين
أرواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

شرط سوم برای وجوب منع از منکر و دفع منکر این هست که در غیر عزائم امور باید آن
منکر یا آن معروف منجز باشد بر آن فاعل یا تارک تا لازم باشد که ما منع کنیم و دفع کنیم
اگر شرایط دیگر موجود باشد. بنابراین اگر مکلف به وجهی از وجوه در غیر عزائم معذور
بود حالا یا به خاطر این که قیام حجتی پیش او شده است ولو ما آن حجت را قبول نداریم
یا این که اصول مرخصه برای او وجود داشته یا تقلیداً یا تزاحم. بله ممکن است که او
ترک می‌کند مثلاً یک کاری را، یک واجبی را ترک می‌کند یا یک محرمی را انجام می‌دهد
ولی در اثر این است که آن محرم مزاحم شده با یک امر آخری که او اهمیتش بیشتر از
آن بوده و در باب تزاحم ناچار شده که این را انجام بدهد، مثلاً می‌دانیم می‌خواهد ربا
بگیرد خیلی خب اما چرا می‌خواهد ربا بگیرد؟ فرض کنید که دولت است و دولت می‌بیند
اگر ربا نگیرد این اختلال لازم می‌آید در یک سلسله اموری که اختلال نظام لازم می‌آید و
پیش شارع اختلال نظام ابغض است. به خاطر این مثلاً تشخیص مصلحت گفته فرض کنید
اشکال ندارد.

س: ...

ج: ... و الا از راه دیگر که لزومی ندارد، باید از این راه بگویند. حالا تشخیص آن‌ها درست
است یا درست نیست و الله العالم. بعضی از اعضای تشخیص مصلحت می‌گفتند که ...
هیچ ضرورتی ندارد ولی خب حالا تشخیص است دیگه، کلّ علی حجتی بین و بین الله تبارک
و تعالی. آن که رأی می‌دهد باید به این نتیجه رسیده باشد که بله.

س: ...

ج: برای ما کافی است حالا ...

س: ...

ج: بله برای او حجت است، ما احتمال می‌دهیم از این راه باشد.

این را هم بگویم توی پرانتز اشکالی ندارد؛ یک وقتی من سخنرانی مرحوم حاج احمد آقای
خمینی رحمه الله علیه از رادیو پخش می‌شد، دیدم گفتم که ایشان گفت امام می‌گفتند که
این آهنگ‌ها را اگر که کشورهای دیگر بگذارند حرام است اما این جا اشکال ندارد. ما
نفهمیدیم، این جوری می‌گفت، ما نفهمیدیم ولی ایشان چنین حرفی می‌زد. یک وقتی که

ما کراچی بودیم ایشان آمد کراچی و ... ایران در کراچی برای ناهار ایشان را دعوت کرد ماها را هم دعوت کردند. ایشان گفتند که تلویزیون را روشن کنید، (بعد از ظهر بود) که ببینیم اخبار پاکستان چه جور می‌گوید، خب روشن کردند. تا اخبار تمام شد خواست آهنگ بزند من خیلی خوشم آمد گفت خاموش کنید. بعد گفت که امام می‌فرمودند همین را ... همین را اگر جاهای دیگر بزنند اشکال دارد اما ایران اشکال ندارد. خب حالا چرا؟ می‌گفت ما نفهمیدیم چرا امام این را می‌گفت. خب وجه آن چی بود؟ وجه فقهی این مسأله تراحم است، برای امام جا انداخته بودند، مرحوم شهید بهشتی و بعضی دیگر و این‌ها شاید که آقا اگر ما بخواهیم... چون امام ... می‌گفتند برای صدا و سیما بالمره موسیقی حذف بشود. ولی این بزرگواران تشخیص‌شان این بود که اگر طوری بشود آسمان به زمین می‌آید، امام را قانع کردند که بله الان تراحم است شما بخواهید این کار بکنید... امام نامه‌شان را پس گرفتند. خیلی خب اگر واقعاً بین خودش و خدا این جوری است حالا من قبول دارم یا ندارم به او ربطی ندارد، او بین خودش و خدا را باید... هر کسی باید علی حجت در قیامت و در پیشگاه خدای متعال ... احتمال می‌دهیم که این آدمی که می‌خواهد این منکر را انجام بدهد این در اثر چیست؟ از عزائم امور نباشد، غیر عزائم امور احتمال می‌دهیم تراحمی پیش او هست و از باب تراحم این را دارد انجام می‌دهد. خب در این موارد منع از منکر لازم نیست یا دفع منکر لازم نیست. یا این که عدم تنجز از باب این باشد که اصلاً سالبه به انتفاء موضوع است مثل این که بالغ نیست، عاقل نیست، این تکلیف برای او نیست، تنجز ندارد چون اصلاً بلوغ ندارد یا عقل ندارد و امثال این‌ها. پس بنابراین دیگه ما شرط این که او باید بالغ باشد و این‌ها را نمی‌آورم چون این‌ها همه در همین که شرط تنجیز تکلیف بر او می‌گنجد. اما در عزائم امور که شارع بترکه ولو بر او منجز نباشد اما در آن موارد چون می‌دانیم شارع راضی به تحقق این نیست، او مثلاً یقین کرده که این کافر مهدور الدم است، این ساب النبی(ص) معاذالله است. همین چند وقت پیش که من فارس رفته بودم یک کسی گفت یک کسی هست در... مهندسی است، نمی‌دانم چیه آن کسی که آن جا کار می‌کنیم معاذ الله، معاذالله جسارت می‌کند، حالا دنبال این بود که اگر حکم شرعی او این است مثلاً ... گفتم خب باید برای خودت ضرر نداشته باشی، توی روایات هم هست که خودت در معرض ضرر نباشی، خطر نباشی. خب حالا او احتمال می‌دهد که این ساب النبی است می‌خواهد بکشد ولی ما می‌دانیم نه بابا این یک مؤمن محترمه‌ای است، ساب نیست، این اشتباه کرده.

س: ...

ج: یا نقل قول می‌کرده یا اصلاً شکلش شبیه آن بوده، این که آن نیست. خب این جا ولو منجز نیست حرمت قتل این شخص بر او منجز نیست چون قطع به خلاف دارد ولی در این جا چون عزائم شریعت است، این جا باید منعش کرد، جلوی این قتل را گرفت. به همان دلیلی که قبلاً گفتیم چون فرض این است که می‌دانیم این جا شارع لایرضی به تحقق این.

س: ...

ج: این منکر است.

س: نه منکر نیست...

ج: نه، این شخص را که دارد می‌کشد این شخصی که مؤمن متقی است، این...

س: ... دفع المنکر الصادر من ...

ج: چنین قیدی در ادله‌اش ندارد. نهی از منکر باید بکند یعنی منکر واقعی، الألفاظ وضعت للمعانی العامه و الأمور الواقعية، نه منکر عنده، الألفاظ وضعت للمعانی العامه و الأمور الواقعية» یعنی منکر واقعی و قبلاً هم گفتیم که منکر تعریف شده، آن سند زیارت را هم درست کردیم «المعروف ما امرتموه و المنکر ما نهیتموه» آن که نهی کرده، این می‌شود منکر. آن هم که امر کرده می‌شود معروف. خب حالا این جا پس منع از منکر هست اما وقتی... ولو تنجز ندارد .../ اما آن جایی که عزائم امور نیست، آن جا چرا لازم نیست بر ما منع از منکر بکنیم؟ به همان دلیلی که گفتیم، یکی سیره متشرعه قاطعه است، که هیچ مجتهدی، مجتهد دیگری را که اختلاف فتوا با هم دیگر دارند و خودش و مقلدینش انجام می‌دهند باید منع کنیم او را از انجام؟ یا لازم می‌داند خودش یا مقلدینش منع کنند او را از انجام؟ نه. این حجت بر او تمام است، شارع از او نمی‌خواهد. روایات مؤیده‌ای هم وجود دارد؛ همان سیره متشرعه لو کان لبان که این جا گفتیم و این که شارع خودش ترخیص داده. وقتی شارع آن فتوا را بر او حجت کرده یا آن اماره را بر او حجت کرده، یا آن اصل را بر او حجت کرده خود شارع ترخیص داده که در این ظرفی که تو استفراغ وسیع کردی شرایط را دیدی می‌توانی این جوری عمل بکنی، بنابراین وقتی که می‌تواند او عمل کند من جانب الشارع دیگه شارع نمی‌آید به ما بگوید که جلوی آن را بگیر.

س: سیره کاشف از این است که ...

ج: یعنی بله، یعنی در حقیقت شارع ترخیص داده. این سیره متشرعه کاشف است از این که شارع ترخیص داده که ما منع از منکر نکنیم....

س: ...

ج: ندارد.

خب این شرط سوم. شرط چهارم: ... این را هم عرض کنم، امام رضوان الله در مسأله 21 تا 24 این مسائل را در باب امر به معروف متعرض هستند؛ مثلاً مسأله 21 «لا یجب الامر و النهی علی الصغیر و لو کان مرافقاً ممیزاً و لا یجب نهی غیر المکلف کالصغیر و المجنون و لا امره، نعم لو کان المنکر مما لایرضی المولی بوجوده مطلقاً یجب علی المکلف منع غیر المکلف عن ایجاده»

یا در مسأله بیستم می‌فرمایند: «لو کان المرتکب للحرام أو التارک للواجب معذوراً فیه شرعاً أو عقلاً لا یجب بل لایجوز الانکار»

یا در مسأله سه می‌فرمایند: «لو احتمل کون المرتکب للحرام أو التارک للواجب معذوراً فیه ذلک لا یجب الانکار بل یشکل فمع احتمال کون المفطر فی شهر رمضان مسافراً مثلاً لا یجب النهی بل یشکل (که نهی بکنیم) نعم لو کان فعله جهراً موجباً لهتک احکام الاسلام أو لجرأة الناس علی الارتکاب المحرمات یجب نهیه لذلك»

یا مسأله 24 «لو کان المرتکب للحرام أو التارک للواجب معتقداً جواز ذلک و کان مخطئاً فیه فإن کان لشبهة موضوعية کزعم کون الصوم مضراً به أو أنّ الحرام علاجه المنحصر» می‌گوید این کار حرام، این فعل حرام، این شیء حرام علاج منحصر آن بیماری است «لا یجب رفع جهله و لانکاره و إن لجهل فی حکم فإن کان مجتهداً أو مقلداً لمن یری

ذلك فلا يجب رفع جهله و بيان الحكم له (ولى) و إن كان جاهلاً بالحكم الذى كان وظيفته العمل به (اين جا) يجب رفع جهله و بيان حكم الواقعة» كه اين مى شود ارشاد جاهل كه ان شاء الله چيز بعدى است.

خب شرط چهارم: ...

س: ...

ج: بله؟

س: غيربالغ مكلف، مثلاً قبلاً فرموديد كه ...

ج: آن جا چرا. بله در جايى كه مكلف است خب لازم است.

س: استاد مى بخشيد...

ج: غفلت، بله. اگر غافل بالمره باشد. فلذا حالا بعداً مى گوييم تنبيه الغافلين لازم است يا نه؟ يکى از امور ديگر ارشاد جاهل، تنبيه غافل، خودش عنوان است؛ تنبيه الغافل.

شرط چهارم: «عدم استلزامه للضرر نفسى أو العرضى أو المالى المعتبره علماً أو ظناً أو احتمالاً معتدلاً به عند العقلاء يوجب الخوف على نفسه أو احد متعلقه من الأقرباء و الاصحاب و ملازميه أو المؤمنين و المؤمنات حالياً أو استقبالياً هذا فى غير عزائم الأمور و اما فيها فالحال مختلف»

خب اين هم با قيودى كه ذكر كرديم و عرض كرديم. بايد اين منع از منكر يا اين دفع منكر مستلزم ضرر بر دافع نباشد در غير عزائم امور. حالا چه ضرر نفسى موجب مى شود مثلاً كشته بشود، يا نقص عضو پيدا كند يا ضرر عرضى، آبرويش برود، مى داند مثلاً الان اگر نهى از منكر بكند حالا مال امر به معروف و نهى از منكر، يا بخواهد منع كند، جلوى يك منكرى را بگيرد، آبروى او را خواهند برد. يا ضرر مالى معتدبه به او وارد خواهد شد. مى زنند ماشين او را داغون مى كنند كه چندين ميليون بايد خرج آن بكنند. حالا علماً أو ظناً أو احتمالاً معتدلاً به. در جايى كه عالم است اين ضررها وارد مى شود، خب در اين جا مى گوييم واجب نيست بر او، چرا؟ به نفس ادله اى كه در باب امر به معروف و نهى از منكر گذشت و صرف نظر از آن كه جا گذشت، خود دليل لاضرر حاكم است كه لاضرر و لاضرار فى الاسلام، خدا حكم ضررى جعل نفرموده، البته توجه مى فرماييد كه بنا بر مسلك مرحوم امام تمسك به لاضرر نمى توانيم بكنيم چون ايشان لاضرر را حكم تكليفى مى دانند، ناظر به احكام نمى دانند، بنا بر مسلك معروف كه لاضرر ناظر به احكام است يعنى لاضرر و لاضرار فى الاسلام يعنى ما احكام ضررى جعل نكرديم پس وجوب منع و دفعى كه مستلزم ضرر باشد ما جعل نكرديم بنا بر اين به حكومت لاضرر بر ساير ادله رفع يد مى شود از آن ادله در موارد استلزام ضرر. حالا فرقى نمى كند اين ضرر على نفسه باشد يا على اقربائه باشد يا حتى على المؤمنين و المؤمنات باشد. اگر مى داند اين كار را بكند پسرش را مى گيرند و مى كشند يا نقص عضو بر او وارد مى شود يا ضرر مالى معتدبه به او وارد مى شود، يا نه اين را كارى ندارند، اصحاب و كسانى كه با اين دوست هستند و رفت و آمد دارند، آن ها را در اين مخاطره اين چنينى قرار مى دهند، يا نه اصلاً كسى كه نه ملازم است، نه اقرباء است، نه چيز است، به مؤمن ديگرى اين ضرر وارد مى شود مثلاً مى داند اين طلبه است اگر الان اين كار را بكند آن ها غيض شان به طلبه مى گيرد يك طلبه

دیگری را می‌گیرند... خب اگر علم دارد که چنین چیزی پیش می‌آید لازم نیست. این‌ها را من حیث هو هو داریم بحث می‌کنیم، عناوین آخر مسأله آخری. این از باب فقط نهی از منکر، یا امر به معروف و نهی از منکر بحث است. اما یک وقت لازم است که در جامعه چون یک چیزی می‌خواهد، حکم خدا می‌خواهد اصلاً عوض بشود باید این امر و نهی‌ها باشد، یا این منع‌ها باشد برای خاطر یک مسائل اهم دیگری آن امر آخر و آن جداست مثلاً آن زمان‌هایی که حالا با اتوبوس ما می‌رفتیم شیراز زمانی که خیلی اتوبوس‌ها از نظر موسیقی و فلان خیلی خراب بود، قطع بود که هزار مرتبه هم بگویی اثر ندارد بگویی خاموش کن. منتها برای این که... آن روحانی بلند می‌شد می‌گفت این حرام خدا است این هم گوش نمی‌کند، من گفتم بدانید این حرام است، که حکم خدا این جوری نباشد که بگویند این آخوند هم نشسته و حرف نزد پس معلوم می‌شود اشکال ندارد، آن یک وظیفه آخری است، این از وظیفه امر به معروف و نهی از منکر نیست، آن وظیفه این است که نگذارد احکام الهی مندرس بشود. یا به آن استدلال بشود که بله سکوت این آقا دلیل بشود بر این که این احرام نیست. یک عوامی بگوید بله آقا آن جا بودند ولی حرف نزد. آن یک وظیفه آخری است اما از باب وظیفه نهی از منکر یا امر به معروف یا منع منکر، این... و هم چنین اگر گفتیم باب منع از منکر همان باب امر به معروف است که مسلک مرحوم امام قدس سره بود. خب همه ادله‌ای که امر به معروف و نهی از منکر را مقید کرد به این که مستلزم اضرار بر نفس یا بر عهد یا بر سایر مؤمنین و مؤمنات نباشد مقید کرد قهراً منع از منکر را هم مقید می‌کند چون این همان باب است.

و باز فرقی نیست که این ضرر حالاً باشد یا استقبالیاً باشد. بگو که الان اگر امر به معروف و نهی از منکر بکنم الان ضرری به من وارد نمی‌شود یا منع کنم الان ضرری وارد نمی‌شود ولی این می‌رود دوستانش را می‌بیند ده روز دیگه می‌آید خانه را آتش می‌زند؛ استقبالیاً. فرقی بین حالاً و استقبالیاً هم در این جهت نیست، حدیث لاضرر این‌ها را برمی‌دارد.

س: ...

ج: همه این‌ها را اطلاق لاضرر برمی‌دارد، دلیل اطلاق لاضرر است.

و هم چنین باز آن بیاناتی که تفصیلاً در شرایط امر به معروف که این‌ها را بحث کردیم و آن جا عرض کردیم. این در صورت علم است.

در صورت مظنه و در صورت احتمال معنئذبه عقلایی آیا در این موارد هم می‌توانیم بگوییم، خب اگر علم داشت حتماً لاضرر برداشته، اما در جایی که احتمال می‌دهد ضرر داشته باشد، در جایی که مظنه ضرر دارد این جاها چی؟ این جاها هم فتوای بزرگان این است که وجوب ندارد. چرا؟ چون اگر ما بگوییم ادله وجوب به واسطه مفسر آن که لاضرر باشد مقید شده به این که مر بالمعروف إن لم یکن ضرریاً و انه عن المنکر إن لم یکن ضرریاً و امنع و ادفع المنکر إن لم یکن ضرریاً. آن این را گفته. خب در موردی که این احتمال ضرر می‌دهد آن هم احتمالاً عقلانیاً یا مظنه به ضرر دارد پس تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه خود دلیل می‌شود. مگر یک اصل موضوعی در آن جا وجود داشته باشد که منقح موضوع بشود بگوید ضرر نیست. و الا اگر اصل موضوعی وجود نداشته باشد خب پس آن دلیل گفت که اگر ضرری نیست بر تو لازم است، حالا من نمی‌دانم ضرر هست یا نیست.

س: ...

ج: شاید هم... مگر این... مگر آن موقعی که من امر به معروف نکرده بودم، نهی از...
ضرر نداشت، این امر به معروف کجا بوده مگر....

س: ...

ج: آن موقع که نکرده بود. آن موقعی که... این حالت سابقه ندارد که این گفتن من، این امر به معروف من، این نهی از منکر من، این نهی من ضرر دارد یا ندارد؟ حالت سابقه ندارد. بله مگر به استصحاب عدم ازلی بگوید آن موقعی که این منع نبود، این منع ضرر نداشت به خاطر سالبه به انتفاء موضوع. استصحاب عدم ازلی را بخواهد بکند. که خب استصحاب عدم ازلی به این شکل محل کلام است که می‌توانیم استصحاب عدم ازلی را بگوییم بله... وقتی آن موضوع اصلاً نبود خب ضرر آن هم نبود، حالا که موجود شده ضرر دارد یا ندارد؟ استصحاب عدم ازلی بکنیم مثل این که می‌گوییم این مرأه وقتی نبود قرشیه نبود، حالا که موجود شده قرشیه... پس بنابراین یک دلیل برای این که ما بگوییم در موارد مظنه و در موارد احتمال عقلایی واجب نیست، این هست که ادله ما مقید شده به عدم ضرر و در این موارد عدم ضرر قابل اثبات نیست، استصحاب هم اصل عدم ازلی فقط می‌شود، به نحو اصل عدم ازلی می‌شود و آن هم که محل کلام و اشکال است. بنابراین تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه خود دلیل می‌شود و این بالاتفاق جایز نیست. تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه مخصص محل کلام است ولی تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه خود دلیل بلاریب و بلااشکال... اشکال دارد.

س: ...

ج: مگر ما می‌گوییم سرایت به عام می‌کند. یعنی چه؟ مگر اجمال گفتیم.

س: مگر نمی‌گویید شبهه ایجاد می‌شود؟ وقتی شبهه ایجاد می‌شود...

ج: شبهه چی ایجاد می‌شود؟

س: ... که شبهه به عام سرایت کند نمی‌دانیم، الان اطلاق گرفته...

ج: به مقدمات کلام توجه بفرمایید.

س: ... اطلاق پا گرفته به ادفع می‌توانیم تمسک کنیم، اگر به ادفع... این لم یکن یعنی یک چنین لسانی داشتیم که این لم یکن ضرر...

ج: بله. خب مطلب خوبی است می‌فرمایید اما جواب آن را هم توجه بفرمایید؛ فرق است بین عام و خاص و حاکم و مفسر. این جا لاضرر و این‌ها حاکم است یعنی دارد توضیح می‌دهد می‌گوید آن جایی که آن را گفتیم مقصودم این است، آن جا که گفتیم ادفع و آمر و کذا و کذا، من حکم ضرری جعل نمی‌کنم. می‌گویم مقصود من در آن ادله این است، پس بنابراین این... که این قید وجود دارد. در مورد خاص که بگوید «اکرم کل عالم» بعد بگوید «لانکرم الفساق من العلماء» محل کلام است که آیا خاص به عام...

س: ...

ج: نه، مشروع کجا گفتند در حاکم، در حاکم کجا گفتند.

س: ...

ج: نه نه. در عام و خاص دو مسلک است؛ مسلک محقق نائینی این است که خاص به عام عنوان می‌دهد، پس می‌شود «اکرم العالم غیر الفاسق» مسلک محقق عراقی قدس سره این است که نه، خاص تخصیص... مثل موت است و هیچ عنوانی نمی‌دهد اگر مثلاً گفت «اکرم العلماء» صد تا عالم بود بیست تا از آن‌ها فوت شدند «اکرم العالم» قیدی نمی‌خورد خب بیست تا از این مصداق‌ها فوت شده. آن گفته مخصص یعنی این. مرحوم نائینی می‌گوید نه، وقتی گفت «اکرم العالم» دلیل منفصل گفت «لاتکرم الفساق من العلماء» اکرم العالم می‌شود «اکرم العالم غیر الفاسق» آن وقت نتیجه‌اش این می‌شود که اگر شک کردیم این آقا چطور است، گفته چون قید دارد عالم بودنش که بالوجدان است با اصل هم می‌توانیم قید دیگر را اثبات کنیم، تنقیح موضوع درست می‌شود. ولی آقا ضیاء می‌گوید ما نمی‌توانیم تنقیح موضوع کنیم.

خب این یک راه، راه دیگر این است که بگوییم خوف خودش اماره عقلانی و شرعی بر اثبات موضوعات مخوفه. شارع فرموده اگر روزه برای شما ضرر دارد جایز است افطار کنید. خب من یقین ندارم ولی خوف دارم، می‌گویند خوف طریق. طریق است بر این که ضرر ... این هم یک مبنایی است که عده‌ای خوف را می‌گویند طریق عقلایی است و ممضای شرعی است بر اثبات آن ضرر یا آن حرج و امثال این‌ها.

س: ...

ج: جامع آن موضوعات مخوفه‌ای است که شارع حکم برای آن آورده.

س: ...

ج: مثلاً گفته که...

س: نه، در واقع خوف و احتمال طریق عقلایی برای اثبات ...

ج: ضرر.

س: ...

ج: نه نه، ضرر را از کجا اثبات می‌کنیم؟

س: ... تا زمانی که متلبس به آن نشویم یعنی زمانی که بخواهیم تشخیص بدهی از زمان تلبس قابل تمیز نیست، این گونه موضوعات مثلاً وسواس را در فقه هم الان همین طور می‌گویند، می‌گویند وسواس چون اگر بخواهی... موقع تشخیص آن با تلبس از هم قابل تمیز نیست لذا می‌گویند که خوفش هم .../ است.

ج: نه.

س: چه موضوعاتی یعنی جامع کلی که ضرر طریق عقلایی است برای تشخیص آن‌ها، این جامعش را می‌خواهد.

ج: موضوعاتی که ضرری است، ضرر است یا ضرری است.

س: فقط ضرر نیست، وسواس هم همین طور است،

ج: کجا؟

س: توی وسواس هم همین طور فتوا دادند.

ج: که چی؟

س: وسواس... که اگر کسی احتمال می‌دهد که این کار موجب وسواس می‌شود یا موجب کثرت...

ج: مرض است دیگر، مرض است، ضرر و مرض و این چیزها... می‌گوید آقا لازم نیست احراز بکنی، وسوسه کثرت...

س: جامعش...

ج: جامعش این است؛ امور مخوفه مثل ضرر، مثل مرض، مثل امثال این‌ها، این‌ها می‌شود امور مخوفه. امور مخوفه می‌گوید خوف طریق برای آن است. حالا هر جا خوف برای شما پیدا شد یا مظنه وقتی پیدا شد، مظنه قهراً مستلزم خوف است دیگر. بنابراین اگر ما این را قبول کنیم که محل کلام است که آیا واقعاً خوف طریق عقلایی است یا نه؟ ولی فقهای که خوف را طریق قرار می‌دهند در این موارد، خیلی خب این طریق می‌شود. اما اگر گفتیم نه این‌ها طریق نیست، این‌ها خودش متعلق حکم، یعنی در صورت خوف شارع چنین حکمی را فرموده، خودش موضوع حکم است، نه بما الله طریق. آن وقت اگر این دومی را گفتیم باید دلیل اقامه کنیم، کجا شارع گفته اگر خوف داری ترک کن؟ ممکن است برای علی الثانی که ما طریقت را قبول نکنیم، این چنین استدلال بکنیم؛ به این که اصل ادله وجوب انصراف دارد از مواردی که ضرر معتدیه بر شخص مانع و دافع می‌خواهد وارد بشود. حالا مثلاً آن حلق لویه می‌خواهد بکند، این اگر منع حلق لویه بکند آن چشم این را کور می‌کند، خیلی مستبعد عقلایی و عرفی است که شارع بگوید باشد، با این که تو کور می‌شوی این کار را بکن. من از تو می‌خواهم کور بشوی، جلوی حلق لویه او را بگیر ولو تو کور می‌شوی. بله اگر تصریح بکند روی چشم‌مان، ولی با اطلاق نمی‌شود این‌ها را فهمید که با اطلاق بخواهد بگوید، «و امنعه عن الحرام» هر حرامی؟ عزائم امور نیست. بله و امنعه عن هدم الکعبه ولو این که خودت کشته می‌شوی، این استبعاد ندارد چون از عزائم شریعت است. اما «و امنعه عن حلق لویه» ولو این که می‌زند شما را می‌کشد، ولو چشم شما را کور می‌کند، ولو خانه‌ات را آتش می‌زند. قبلاً عرض کردیم بارها که آن مواردی که استبعاد شدید عرفی و عقلایی دارد در این موارد تمسک به اطلاق نمی‌شود کرد، چرا؟ برای این که این از قبیل احتفاف به قرینه‌ای است که عقلاء می‌گویند محتمل است مولی تقیید که نکرده اکتفی به همین استبعاد. فلذا است که چنین اطلاقاتی از ادله امر به معروف و نهی از منکر استفاده نمی‌شود که «مر بالمعروف بلغ ما بلغ من الضرر» ... خودت، دیگری و فلان، نه. پس بنابراین دلیل آخر هم این است که ما قصور مقتضی داریم برای وجوب، احتیاجی به تقیید نداریم، خود ادله وجوب قصور دارد از این که این موارد را بگیرد، نه فی نفسه ادله وجوب این موارد را می‌گیرد با دلیل دیگری باید تقییدش کنیم. فرق است بین این دو تا دیگه. وقتی خود ادله وجوب نگرفت، شک می‌کنیم در این موارد بر ما امر به معروف و نهی از منکر، منع از منکر واجب است یا نه؟ برائت جاری می‌کنیم.

س: ...

ج: ...

عقل هم، اگر به دلیل عقلی بخواهیم تمسک کنیم برای منع از منکر که خب بعضی بیانات دلیل عقلی بود، آن جا هم همین طور است. عقل نمی‌گوید که دفع منکر ولو مستلزم این امور باشد بر تو لازم است که این جور نقص‌هایی بر تو وارد بشود. یعنی عقل لایدرک در حقیقت این مسأله را که ولو به این حالت در بیایی خصوصاً با این توجه، با این توجهی که در باب اصالة الحظر گفتند. در باب اصالة الحظر یک مسأله‌ای را بزرگان علما بیان کردند منهم محقق اصفهانی قدس سره که ما همه مملوک خدای متعال هستیم، این چشم را درست است که خدای متعال به من داده اما این چشم مخلوق اوست، مملوک اوست بالملکیة التکوینیة، آیا من می‌توانم بدون اجازه او در این تصرف کنم؟ این حرف یک جاهای دیگری هم کاربرد پیدا می‌کند؛ کلیه‌هایش را می‌خواهد بدهد مثلاً، من می‌توانم این کلیه را بدهم؟ بگویم من مالک کلیه‌ام هستم، خودم اختیار آن را دارم. فقط شما مالک هستی؟ یا مالک الملوک و مالک اصلی که این را به اختیار تو گذاشته کس دیگری است؟ فلذا آن جا گفته می‌شود اصالة الحظر است یعنی ما تصرف در عالم بخواهیم بکنیم حتی در خاک، گرچه همه این‌ها اذن مولی هم لازم دارد، منتها یک سلسله امور است که واضح است که او اذن داده. هر جا اذن نداده، نمی‌دانیم اذن داده یا اذن نداده مال اوست، به چه دلیل می‌توانی این طور تصرفی بکنی؟ بله اگر اذن داد حالا ولو به احکام ظاهریه خب بله. فلذا است که گفتند... حالا این مورد هم ممکن است کسی این جور استدلال بکند.

س: این دلیل عقلی را ملاک فرمودید در غیر امور مجریه باز هم عقل مقایسه می‌کند یعنی در غیر امور مهمه و اضرار معتد به، مثلاً فرض بفرمایید ... مهم به آن معنا نباشد، از عزائم امور نباشد. یک ضرر معتد به باشد، ضرری نباشد که غیرقابل اعتناء باشد، این دو تا را عقل مقایسه می‌کند، مثلاً می‌گوید آقا فقط اگر ملاک دلیل عقلی باشد. می‌گوید آقا یک ضرر به من برسان معتد به ولی در مراتب پایین است. مانع یک ضرری می‌شود که آن مهم هم نیست. عقل مقایسه می‌کند...

ج: نه، این جا ببینید محاسبه‌ای که می‌کنیم؛ یک وقت ضرری است که به او وارد می‌شود، خب به من چه که من ضرر یعنی به او ضرر وارد نشود، مگر دیگر خیلی آدم نوع دوستی باشم، بنی آدم اعضای یکدیگرند. اما این جا این جوری نمی‌خواهیم محاسبه بکنیم،

س: ...

ج: نه، محاسبه خدا را می‌خواهیم بکنیم که این دارد هتک الله می‌کند. بی‌احترامی به خدای متعال می‌کند با گناه کردنش، این با این گناه کردنش دارد بی‌احترامی به خدای متعال می‌کند من به عنوان عبد خدای متعال عقلم می‌گوید بیایید، همین جوری نایست بی‌احترامی به مولا بشود، از این باب.

س: ... مثلاً گناه او یک ضرری برای من دارد، ضرر معتد به هم هست، که .../ امور مهمه به آن معنایی که احتمالش هم ... نیست ولی این دو تا را عقل با هم مقایسه می‌کند، ممکن است بگوید یک مرتبه پایینی از ضرر را به ... چون آن زنا محقق نشده.

ج: عیب ندارد، عیب ندارد یک جاهایی شما بفرمایید که عقل هم...

علاوه بر این‌ها قبلاً گفتیم که حکم عقل حکم تعلیقی است، اگر شارع اذن داد گفت لازم نیست و در این مواردی که این جور اضرار واقع می‌شود این هم باز مورد سیره است که متشرعه را ما ندیدیم در مواردی که غیر عزائم امور برای امثال این کار... سجده سهو نمی‌کند به او می‌گویی سجده سهو بکن می‌دانی می‌زند توی چشمش، بگوید نباید بکنی و امثال این‌ها. حتی شرب خمر می‌کند، حالا شرب خمر می‌خواهد بکند، حالا اگر به او بگویی یک چاقو می‌زند توی قلبش. این‌ها قطعی است که در متشرعه این واجب نمی‌دانستند، تلقی‌شان از شرع این نبوده.

پس بنابراین اذن شارع را در این موارد با عمل متشرعه می‌دانیم، بنابراین این شرط چهارم هم درست است.

صفحه 430، عبارت مرحوم امام را هم عرض بکنیم: «لو عَلِمَ أو ظَنَّ أنَّ إنكاره موجبٌ لتوجه الضرر نفسيٍّ أو عرضيٍّ أو ماليٍّ يعتد به عليه أو على أحد متعلقيه كأقربائه و أصحابه و ملازميه فلا يجب و يسقط عنه بل و كذا لو خاف ذلك لإحتمالٍ معتدِّبه عند العقلاء و الظاهر الحاق سائر المؤمنين بهم ايضاً» بعد در مسأله 2 فرموده: «لا فرق في توجه الضرر بين كونه حالياً أو استقبالياً و كاف توجه ذلك في المعال عليه أو على غيره سقط الوجوب»

مسأله 3: «لو علم أو ظن أو خاف للإحتمال المعتد به وقوعه أو وقوع متعلقيه في الحرج و الشدة على فرض الإنكار لم يجب و لا يبعد الحاق سائر المؤمنين به»

و صلى الله على محمد آله الطاهرين.